

از پشت موج‌ها

هر بامداد

که این آفتاب سرخ

از پشت مرمره

سر بر می‌آورد،

جادوگرانه

آینه‌ای

به هیأت دیگر می‌آورد.

معلوم نیست

شب در کدام باغ سحر می‌کند

که باز

هر بامداد میوه‌ی نوبر می‌آورد.

هر صبح

این مرغ پرشکسته که در سینه‌ی من است،

از پشت این دریچه‌ی همواره بازتر

با معجزات یاد تو

پر در می‌آورد.

امروز باز،

شیراز می‌وزد از پشت موج‌ها.

معلوم می‌شود که در این روزگار تلخ

این آفتاب سرخ

هر بامداد ادای تو را درمی‌آورد.